



۲۰۱۸/۰۷/۱۶

دوکتور محمداکبر یوسفی

## هویت ملی افغان!

(بخش اول)

یادداشت: این مطلب درست بتاريخ ۲۰۱۱/۰۱/۱۷ تحریر و بدست انتشار دهنده سپرده شد. این نخستین مطلبی بوده است، که نویسنده پس از قریب بیست سال، قلم بدست می گیرد و پس از تحریر این عنوان به "میدیای الکترونیکی" برای نشر می سپارد. با این اولین نوشته، "سایت" مورد نظر، زندگینامه نویسنده را با تصویر طلب کرد، تا نویسنده را در لیست، نویسندگان خود درج نماید. از آن زمان بعد، وقایع و حوادث زیادی صورت گرفته است. تصمیم بر آن گرفته شد، تا پس از تصحیح اشتباهات ممکن تالیبی، دوباره و این مرتبه، در "آریانا افغانستان آنلاین"، بدون تغییر، نشر شود. در ختم مطلب اگر لازم بود، اظهارات تکمیلی خدمت خوانندگان محترم تقدیم خواهد شد.

« قریب دو دهه قبل، درست، در سال ۱۹۹۰م (نویسنده در کابل بسر می برده است و شاهد اوضاع بوده است) در یکی از روزها به برنامه رادیوی "بی بی سی". گوش می دادیم. خبر نگار این رسانه، در گزارش رادیویی آن از جلال آباد چنین گفت: « **افغان ها درین جنگ کشور خود را به خاکستر مبدل ساختند. حال جنگ بر سر آنست که برین خاکستر چه کسی حکومت کند**». قریب چهار سال پس از آن، در اوج جنگ های شدید تنظیمی در کابل، در سال ۱۹۹۴م (نویسنده درین زمان در آلمان بسر می برده است.) باز همین رادیو در همان برنامه آن، خبری را به متن تقریبی ذیل منتشر ساخت: « **افغانها در جنگ، کشور خود را ویران نمودند و حال با ویرانی موزیم، تاریخ خود را نیز نابود کردند**». حال وقتی یک جامعه و یا یک کشور تاریخ نداشته باشد، دشوار است، تا هویت آنرا تعریف کرد. ولی چون عمرم بطور کافی پخته است، تا هنوز قادر به تعریف هویت ملی افغان می باشم.

هر گاه هر یک ما، با خونسردی کامل، لحظاتی از زندگی ما را وقف نموده، برداشت های مختلف ممکن را در رابطه با هویت ملی، از نظر بگذرانیم که عنصر اساسی در وحدت ملی و وحدت دولتی در کشور افغانستان و شکل با ثبات اجتماعی آن، شناخته می شود و همزمان ببینیم که در جوامع دیگر متمدن دنیا، ازین مفهوم هویت ملی چه دانسته و چگونه تعریف نموده اند، می توانیم خود را از انحرافات احتمالی ذهنی، در امان نگه داریم.

در طی مدت زمان قریب دو دهه اخیر (حال بیش از دو دهه) از زبان افراد بعضی از حلقهات اجتماعی افغانستان، بشمول محافل و افرادی که در فعالیت های سیاسی روز نیز دخیل اند، اصطلاح «افغانستانی» به جای هویت «افغان»، شنیده می شود. اخیراً در یکی از برنامه های تلویزیونی «طلوع» خبری در مورد عده از چهره های «سیاسی» که به آدرس آنها «اتهام» نوعی از وابستگی و یا خدمت به دولت ایران نیز، براه افتاده بود، به نشر رسید. ضمن آنکه اشخاص مورد نظر از طریق همین تلویزیون، به رد «اتهامات» پرداخته اند، از زبان یکی از آنها با نام فامیلی «اکبری»، بگوش رسید که گفت: «افغانستانی» است.

نویسنده با شنیدن اصطلاح «افغانستانی» از زبان افراد عادی در صف هم وطنان خویش مشکلی ندارد، زیرا، این کاملاً در اختیار و آزادی فرد است، که هر چه خود می خواهد بگوید. در جامعه «کثیرالاینتی» و کشوری که در زمانه های قبل از مرحله بیش از سه دهه جنگ تباه کن در صف کم انکشاف یافته ترین کشورها قرار داشت، چنین عکس العمل ها تعجب آور نیست، باید شنیدن آنرا تحمل نمود و توضیح علمی آنرا هم نباید از نظر دور داشت. اما وقتی اشخاص سیاسی و یا مقام های دولتی نظیر آنها، باز هم چنین کلمات را بزبان می آورند، مورد سوال است. واضح است که ترکیب اجتماعی و کلتوری افغانستان، تصویر مشابهی از اجتماعات «کثیرالاینتی» بی شمار دیگر، در جهان را نشان نیز می دهد.

وحدت ملی می تواند و باید هم بر مبنای اصول مُدرن و گنجینه های تجارب جهان در رابطه با تکامل دولت ها، درکشور های چون افغانستان، بدون گرایش های منفی و مضر متمایل به نژاد و یا تعصبات مذهبی، لسانی و غیره و بدون هر گونه تبعیض ممکن دیگر، بوجود

آید. همین لحظه سر خط گزارش یکی از پژوهش‌های باستان‌شناسی به پیش‌چشمانم می‌درخشد که نوشته شده است: «**افغانستان کشوری با کوه‌های مرتفع و دره‌های حاصل‌خیز، گنجینه‌ی حقیقی باستان‌شناسی در شرق شناخته شده است. موجودیت خرابه‌ها و ویرانه‌های شهرهای قدیمی در قلمرو آن، چون قصرها و معابد، از زمانه‌های دور گذشته، شهرت بین‌المللی کسب نموده است. شمار بزرگ آثار فوق‌العاده هنر کشف‌شده باستانی درین کشور خیلی حیرت‌انگیز است.**». حال اینکه گروپ‌های اجتماعی در قلمرو کشور امروزی ما افغانستان، از جانب جهانگردان، ژورنالیستان و سیاستمداران و نویسندگان خارجی با چه نامها یاد شده است، موضوع اصلی بحث نویسنده این مطلب را تشکیل نمی‌دهد، ولی جای تذکر می‌داند که گروپ «ایتنی» پشتون را بعنوان مثال: «پتان»، «پختون»، «پشتون» و «افغان» نام داده‌اند. این کلمات حتماً به انتخاب و خواست پشتون‌ها نخواهد بود.

نویسنده همین مطلب از آوان نوجوانی، بیش از پنجاه سال به یاد دارد که در دفاتر دولتی آنزمان، قبل از تصویب قانون اساسی که هنوز هویت برحسب چنین قانون تعریف نشده بود، در پهلوی اسم و ولد فرد، باید مناسبت قومی او نیز ثبت می‌گردید، همچو معشوشیت‌های مشابه در اوایل انقلاب فرانسه، در فرانسه، روسیه و تعدادی دیگری از کشورهای اروپایی در رابطه با ثبت هویت افراد نیز وجود داشته است.

با تدوین قوانین، ارائه تعاریف هویت‌های ملی در کشورهای اروپا مشخص گردید. در کشورهای صنعتی جهان، هویت ملی برحسب تابعیت دولتی آنها، بخصوص پس از جنگ اول جهانی در اروپا و خیلی قبل از آن بعد از انقلاب فرانسه و انقلاب‌ها، در شمال امریکا، نیز تعریف شده است. بدین ترتیب یکنوع توحیدی را در هویت بوجود آورده‌اند. چنین اقدامات بر مبنای اصول سیاسی که بعضاً جوانب فرهنگی را نیز در بر داشته، استوار بوده است.

انتونی سمیت به نقل قول از «بیلیگ» می‌نویسد: «**کسی می‌تواند امروز غذای چینی‌نوش جان کند و فردا ترکی. کسی هم می‌تواند به سبک چینیایی یا ترکی لباس بر تن کند. لیکن چینیایی یا ترکی بودن مانند مال تجارتي، درانتخاب نیست.**» (سمیت، تاریخ ملت، صفحه ۶۱) در افغانستان نیز با تدوین قانون اساسی از همچو اصول و تجارب اروپا کار گرفته شده است.

کلمه «افغان» چه در مباحث کمیسیون‌ها، چه در مباحث لویه جرگه‌ها که نمایندگان تمام گروپ‌های اجتماعی و «ایتنی»، اشتراک داشته، قانون اساسی را به تصویب رسانیده‌اند، بحیث هویت ملی برای هر تبعه تعریف و از انجائی که شامل محتوای قانون اساسی گردیده است، از اهمیت فوق‌العاده برخوردار می‌باشد. بنابر مطابق ماده قانون کلمه «افغان» تنها منحصر به پشتون نمی‌باشد. بدین معنی که به همان کلمه از جهت الفبائی، حال معنی دیگری به آن داده شده است. قبلاً همین کلمه بمعنی هویت ملی در همچو قانون وجود نداشته است.

وقتی بعد از آن هر پشتون خود را افغان می‌شمارد، باید دانست که این نسبت در مطابقت به ماده قانون اساسی است. کلمه «افغانستانی» بحیث هویت ملی، شامل مواد قانون اساسی نیست و در رابطه با چنین اصطلاحی نمایندگان مردم تصویبی نداشته‌اند، بناءً، غیر قانونی شمرده می‌شود. نقض قانون، در هر اجتماع و دولت مبتنی بر حقوق جرم است.

درست است که برحسب عادت هر کس خود را بیک نژاد منسوب می‌داند، که نه عیب است و نه امتیاز. نسبت «افغان»، نسبت و منشاء «ایتنی» را نفی و یا باطل نمی‌سازد. ولی عظمت طلبی و برتری نژادی مجاز نیست. بشریت تاریخ طولانی مبارزه را بر ضد نژاد پرستی و تبعیض نژادی پشت سر گذاشته است. لیکن آیا نژاد‌های کاملاً خالص در جهان امروزی ما وجود دارند؟ جواب به این سوال نیازمند مطالعات مستقلی می‌باشد. یکی از محققین بطور مختصر اشاره می‌کند که تعداد خیلی کمی مناطق در جهان موجود اند که تا حدی در آن ساحات، نژاد‌های «یکسان» با لسان بخصوص آنها زندگی می‌کنند. در جمله از جاپان هم نام گرفته است. درین جا بی‌ربط نخواهد بود هرگاه بار دیگر به اسناد پژوهشگران باستان‌شناسی مراجعه شود که در رابطه با دولت کوشانی چه گفته‌اند: «**در دوران پادشاهان کوشانی، بودانیت از شهرت برخوردار گردیده بود. کنشکا که مشهورترین آنها بوده است، سیاست آزادی عقیده را به پیش می‌برد.**»

در جای دیگر همچنان می‌بینیم: «**عصر کوشانی بمثابه دوران شگوفانی تمدن محلی شهری، تشخیص گردیده، کوشانی‌ها، که با بزرگترین دول آنزمان از روابط و تماسهای نزدیک برخوردار بوده‌اند، فرهنگ ترکیبی را بوجود آوردند که دستاورد‌های آنها، توسط بسیاری از کشورها بطور خلاقانه پذیرفته شده و در مناطق آنها توسعه یافته است.**». چنین امکانی را «انتونی سمیت»، در شرایط تمدن امروزی چنین افاده نموده است: «**در عصر «گلوبال» ادبیات و فرهنگ مشترک می‌تواند از کلتورهای متعدد و ادبیات ملی زیادی، بوجود آید.**» (سمیت، ملت‌گرایی و تجدد، صفحه ۱۴).

افغانستان بحیث بهترین نمونه از ادغام و جوش همجو ارزش های بی مثال بشری شناخته می شود. احساس، خاطرات، الهامات و افسانه های مختلف گروپ های جامعه در قرون متمادی با هم جمع گردیده، قریب همه بخش های اجتماعی با هم آشنا اند. در شرایط کنونی وقتی از وحدت ملی یاد می کنیم، معنی آنرا ندارد که در نقطه انجام و یا در بلند ترین قله آن قرار داریم. جامعه عنعنوی ما در ادوار طولانی تاریخ، رشد نا همگون و نا برابر داشته و در سالهای جنگ قریب همه داشتنی های مردم ما به باد فنا رفته است. بی سوادی در صفوف مردمان جامعه ما هنوز به رقم بلند نگران کننده قرار دارد. یک دولت ملی باید قادر باشد تا تعلیم عام را منجمله در جامعه عملی سازد. ولی اگر هدف افغانستان باشد، این کشور وظایف زیادی را در پیش دارد، تا بتواند حلقاتی را تحت برنامه ملی سازمان دهد. بنابراین وحدت ملی می تواند در تحت رهبری یک دولت مدرن، زمانی تحقق یابد که اتباع جامعه هر یک امکان آنرا داشته باشد، تا بحیث یک فرد مستقل دارای اراده خودی عمل کرده بتواند، پرابلم های مهم حیات روزمره خود را در اجتماع حل و فصل بتواند. صاحب شغل و یا مهارت دیگر، باشد. فقط در جوامع ای که دولت های آنها در جهت پرورش شخصیت های مستقل، نقش عمده را در دست می گیرند، می توانند قادر به تعمیق و تحکیم پروسه وحدت ملی گردند.

با تذکار چند نقطه از تاریخ، حال به ارتباط مصاحبات متذکره، متون قوانین اساسی را درین رابطه از نظر می گذرانیم که از «سایت افغان - جرمن آن لاین» استفاده شده است: «قانون اساسی افغانستان - ۱۳۴۳ ش: فصل اول: دولت

ماده اول: افغانستان دولت پادشاهی مشروطه، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه است. حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فرد از افراد مذکور کلمه افغان اطلاق می شود.

قانون اساسی جمهوریت - ۱۳۵۲ ش

فصل سوم: دولت. ماده بیست و یکم: حاکمیت ملی به مردم تعلق دارد.

ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت دولت افغانستان را مطابق به احکام قانون درا باشد.

بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود.

قانون اساسی جدید افغانستان.

فصل اول: ماده چهارم: حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که بطور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشد.

ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشد. بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود. هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی گردد. امور مربوط به تابعیت و پناهندگی توسط قانون تنظیم می گردد.»

مقایسه مواد این سه قانون روی یک مسئله، نشان می دهد که در قانون جدید، در باره ترکیب اجزای «ایتنی» چنان تفصیلی صورت گرفته است، که در حقیقت در مقایسه با دو قانون گذشته کیفیت بیشتری نمی بخشد. همین که مسئله تابعیت هر فرد قید می گردد و به همه یک هویت تعریف می گردد، می تواند کفایت کند. مؤرخین و جامعه شناسان تعاریف متعددی از مفاهیم ملت فورمول بندی نموده اند. اینکه کدام تعریف از جانب چنین مراجع با صلاحیت بتصویب می رسد، مربوط همان جامعه و دستگاه های حاکمیت خود آنهاست.

در جهان امروز، پدیده ملت، ملت گرایی، دولت های ملی و غیره آنچه در زندگی با همی و برقراری نظامهای متجانس و پیشرو عصر نقش بارز داشته، صفحات اوراق تاریخ بشر را پر ساخته است. جای شک نیست که برداشت جوامع مختلف از مفهوم ملت و تبارز ملت گرایی یکسان نبوده، بحث درینجهت هم هدف نویسنده درین مطلب نمی باشد. بر رویت آثار بی شمار علمای بخش تاریخ، علوم اجتماعی، بشر شناسی و غیره نشان می دهد که خط فاصل میان تجدد گرایان و پیروان قدامت جویان که معتقد به ریشه های دیرینه و جاودان بودن ملت می باشند، کشیده شده است. تجدد گرایان، به پدیده ملت و ملت گرایی بمثابة یک اصل نو نگریده، ولادت آنرا به معنی مدرن کلمه، هم عصر با انقلاب فرانسه و امریکا می بینند. پیروان این نظر در بین دانشمندان اکثریت بزرگ را می سازند. در عین زمان نظر، همین گروپ آنست که اروپا بمثابة مبدأ و منشأ فلسفی و ایدئولوژیک ملت گرایی شناخته شده است. در برابر این گروپ کسانی قرار دارند که از موجودیت گروپ های ایتنی یا نژادی نام می برند، برخی ها، حتی موضوعات بیولوژیکی را در طرز دید خویش دخیل می سازند. البته مخالفین این طرز دید بی شمار است. صرفنظر از آنچه بعضی ها موضوعات فرهنگی را نیز شامل می سازند، باز هم تصورات متنوع در در هر دو گروپ در رابطه با نقش فرهنگ محسوس است. اینکه فرهنگ پدیده متحول و سیال است، همه علمای جهان موافق اند. هانس کوهرن در سال

۱۹۴۴م، درست در جریان جنگ دوم جهانی کتابی را تحت عنوان «مفکوره ملت گرانی» نوشته است، که در آن دو نوع ملت گرانی، یکی ارگانیک و دیگری خود مختار نام برده است. موصوف تأکید می ورزد که: «ملت گرانی خود مختار و شهروندی - سیاسی، به بورژوازی منطقه ای نیرومند، نیازمند است، تا بحیث «طبقه مؤلد» در وظایف رهبری کننده توده های شهروند - ملی، نقش بازی نماید و همچنان فقط در مسابقات لازم بین دولت های هم سطح، بمنظور تأمین ثبات، آزادی و قدرت مالکین بورژوا»، عمل نماید. در محافل و حلقات فوقانی جوامع تحت مستعمره، که در تماس و همکاری با نمایندگان استعمار قرار داشته اند، بتدریج این مفاهیم را در ادبیات خویش شامل ساخته اند. با فرق از اروپا، درین کشور ها روحیه آزادیخواهی قوی تر بوده است. در چنین جنبش ها، طیف وسیع توده های مردم، در جوامع سهم داشته اند. با صرف نظر از آنچه، حلقات بورژوا و نیرو های پیشرو مسلط بر اساسا صنعت، ضعیف بوده اند. دانشمند معروف انگلیسی، هوبسباوم، در پشت کتابش بعنوان «ملت ها و ملت گرانی، افسانه و حقیقت» چنین متنی را برجسته ساخته است: «به هیچ صورت نباید از قدرت احساس ملی، در جهان امروزی انکار کرد و به آن کم بها داد، مقدم بر همه دریک زمانی که، چنان به نظر می رسد که گویا، کینه در برابر بیگانه درین و یا آن بازی در بسیاری مناطق کره خاکی ما، جای حاکم را در آیدولوژی مردمی، اشغال نموده است. لیکن، علایم بیماری را، ولو به هر اندازه ای که شدید هم درک شده باشد، نباید با تشخیص، پیشگونی و معالجه تعویض نمود.» ایریک هوبسباوم، همچنان در آغاز، قبل از مقدمه معمول کتابش چنین می نویسد: «بسیاری از ملت ها برای خود عنعنه دیرینه ای را تبلیغ می نمایند. زمینه تاریخی را برای تقویت و به کرسی نشاندن غرور ملی و هویت ملی فراهم می سازند. علی الرغم همه پدیده ها، باز هم تعداد کمی از ملت های امروزی، به تاریخ قبل از قرن ۱۹ می رسند. «تاریخ خود را غلط فهمیدن»، بقول رینان، یکی از دانشمندان بخش، «ملت را می سازد.»

هوبسباوم، تاریخ ۲۰۰ سال گذشته ملت ها و ملت گرانی را بر رسی نموده، روی معانی و مفاهیم آن، قیمت گذاری نموده است. در ضمن سؤالی را مطرح می سازد که آیا ملت گرانی یا ناسیونالیزم هنوز هم، همانست که در سابق بوده است، یا این پدیده ممکن - با وجود ختم اتحاد شوروی بحیث قدرت بزرگ - از قله بالایی آن تجاوز کرده باشد؟

«سمیت» از تعریف «بیندیکت اندرسن»، یاد نموده می نویسد - ملت گرانی بیشتر به اجتماع مذهبی شباهت دارد، تا جاییکه به آن لیبرالیزم و یا سوسیالیزم گفته شود. ایرنیست گیلنر دانشمند معروف، در ضمن برخی از جوانب معنی و مفهوم ملت را چنین بیان می دارد:

اول: دو انسان مربوط یک ملت اند، وقتی - تنها و تنها - در عین فرهنگ شامل باشند، بدین معنی که فرهنگ از جانب آنها بمفهوم سیستمی از افکار، اندیشه ها، علایم و جمعی از سلوک، رفتار، کردار و طریقه ارتباط و معاشرت با همی قابل فهم باشد.

دوم: دو انسان بیک ملت مربوط اند، وقتی - تنها و تنها - یکدیگر خود را بحیث اعضای همان ملت برسمیت بشناسند. به عبارت دیگر؛ ملت ها آلات تصنعی قناعت انسانی، وفاداری و مناسبات همبستگی با آنهاست. فقط یک کتگوری اشخاص (یعنی باشندگان یک قلمرو یا استعمال کنندگان یک زبان معین به عنوان مثال) (صفحه ۱۶، گیلنر ۱۹۹۵ م) بیک ملت محسوب می گردند.

هوبسباوم می نویسد: می توان حتی ادعا نمود که، خلقها با قوی ترین پیوند های آنها و احساس دوامدار مربوط بودن در یک «قوم»، ولو تغییر شکل هم یافته باشد، نه تنها در برابر تحمیل جبری تجد (مدرن) - ملی و یا بشکل دیگر، بلکه در برابر هر دولت مقاومت نشان می دهند، مانند پشتون زبانهای افغانستان و شمال غرب پاکستان و همچنان، به همین ترتیب شواهد مشابه در سکاتلندی های ارتفاعات بلند قبل از ۱۷۴۵م، درین رابطه، دیده شده است (هوبسباوم، صفحه ۷۹، ۱۹۹۰ م).

اکثریت چنین دانشمندان برین عقیده اند که این دولت ها و ملت گرانی ها اند که ملت ها را می سازند، نه بر عکس. هر یک ازین تعاریف موقت فرهنگی و خود مختاری، برتری خود را داراست. هر یک از آنها عنصری را آماده می سازد، که در امر تفهیم ملت گرانی از اهمیت بر خوردار است. اما هیچ یک از آن کافی بوده نمی تواند. باید یاد آور شد که در پروسه پیدایش و انکشاف تقسیم کار در امور اجتماعی بشر، خصوصاً پس از اختراعات متعدد در جهت تسریع و توسعه بیشتر تولید نعم مادی، حلقات معین اجتماعی که در رابطه با دستاورد ها، موقف امتیازی داشته اند، افکار ملی و بتدریج مفکوره ملت گرانی را، بمثابه آیدولوژی در حیات دولتی بوجود آورده اند.

مورخ و دانشمند معروف، هوبسباوم، مقدمه کتابش را بزبان آلمانی، چاپ ۱۹۹۱م، با این کلمات آغاز می نماید: «ملت ها و دولت از تاریخ، مسلماً آنچه را طالب نیستند، که از جانب تاریخدانان عصر، بدست نشر سپرده می شود، زیرا طوری که «ایرنیست رینان»، بیش از صد سال قبل ارزیابی نموده است. «فراموشی و یا غلط فهمی از تاریخ، عنصر اساسی در ایجاد یک ملت شناخته می شود.» بنابر همین دلیل است که، دانشمندان تاریخ که مؤلف نیز در آنجمله محسوب می گردد، «در برابر آیدولوژی های ملی، قاعدتاً با شک و تردید می نگرند. خاصتاً در رابطه با تمایلات ملت گرایان، که دو پدیده کاملاً متفاوت را یکی میدانند - شعور گروهی با ایجاد یک شکلی از دولت، «دولت ملی» و مدعی اند که با این شعور ارتباط دارد.» در حالیکه جامعه بشری از زمانه های دور بدینسو، بحیث اعضای جمعیت - «ما» و جمعیت - «آنها» تقسیم گردیده، که در ساختار های قبیلوی بیشتر از هر ساختار دیگر، محسوس

می باشد. یکی از خصوصیات انسان، نشان می دهد، وقتی با دشواری ها و نا ملایمات روبرو می گردد، فوراً آنچه را که از افسانه ها شنیده است، در وجودش احساس و آرمانهای گذشته، به آرزوی دوباره برگشت به زمان دیرینه، احیاء می گردد. بی ربط نیست که مؤلف نیز درین مورد می نویسد: «برخی از اجتماعات» مفاهیمی را بکار می برند، که ۱۵۰ سال قبل در رابطه با «ملیت ها» و «ملت ها» بکار برده می شد، و متعاقباً به عنوان «دولت های ملی» تعدیل و گاهی هم به مفهوم هویت، یا کتگوری های سابقه و حتی با همان اسماء، بکار برده می شود. در عین حال عده بی شماری از علمای طرفدار تجدد، وقتی از ملت نام می برند، هدف آنها از مجموع اتباع یک دولت مورد نظر می باشد. هوبسباوم، در رابطه با یک کتاب خود حکایت نموده می گوید: «کتاب موجود، در آغاز بشکل سلسله لکچر ها، در یک کشوری ارائه گردیده است، که در آن، ملت گرانی توضیح یافته بدین محتوا در سال ۱۹۶۹ م، نتایج المناکی را بجا گذاشت و اعلان ورشکستگی آن، تیزس های ذیل را از بیار آورد: «ملت گرانی مبتنی بر ایتنی و / یا زبانی برای هر «ملت» که در تلاش ایجاد دولت حاکم باشد، بمثابة برنامه عمومی، عملی نمی باشد، و برای مسایل سیاسی و خود همین مسایل ایتنی وزبانی جهان در آغاز قرن بیست، از اهمیت برخوردار نبوده، و به احتمال قوی نتایج وخیمی را بیار خواهد آورد، در صورتی که تلاشی در جهت عملی ساختن آن، صورت گیرد...» هرگاه درین رابطه مواد سه قانون اساسی را که در فوق نقل گردیده است، مقایسه نمایم که روی یک مسئله، فورمولبندی شده است، نشان می دهد که در قانون جدید، در باره ترکیب اجزای «ایتنی» چنان تفصیلی صورت گرفته است، که در حقیقت در مقایسه با دو قانون گذشته کیفیت بیشتری نمی بخشد. سوال اینجاست که این تفصیل ناشی از چه بوده است. در سیستم انتخابی، وقتی در بند ها ..... تمام افرادی که تابعیت ..... قید می گردد و به همه یک هویت تعریف می گردد، پس در انتخابات هم اصول «یک فرد یک رأی» صدق می کند. رأی هیچ فرد از مربوطات یک گروه ایتنی نسبت به رأی فرد دیگر از یک گروه دیگر، ارزش اضافی، یعنی بیشتر نمی داشته باشد.

مؤلف در همین اثر نیز تأکید می نماید که، به هیچ صورت قدرت احساس ملی را نا دیده نمی گیرد. در جایی می نویسد، کسانی که در اروپا در فاصله بین دو جنگ جهانی بزرگ شده باشند، جبراً می دانند که هویت ملی با چه موضوعات ارتباط می گیرد. مؤلف، خود خوب بیاد دارد که ملت گرانی بی «هیتلر»، چه قوه جذبی در بین هم صنفان اش داشته است. او موقف و حالت آنها را خوب می دانسته است. ولی خودش خوشبختانه بحیث روشنفکر و به نسبت انگلیسی و یهود بودن، بر علیه آن، از معافیت برخوردار بوده است.

آنچه توجه را بخود جلب می نماید، نقل قولی است، از «گویته بزرگ»، بقول مؤلف، گویته به ارتباط موضعگیری «جائیکه انسان تا حدی در مقام عالی یک ملت قرار دارد و خوشی و الم مردم همجوار را از خود بداند»، از شهرت و تمجید برخوردار گردید، اما برای ملت گرانی عاری از تشویش نبوده است. ازین اظهارات همچنان استنتاج گردیده است، که «گویته»، «کینه ملی» را «بوقت و شدت ممکن به پایین ترین سطح کلتور و فرهنگ» دانسته است. موج «کینه ملی» را (اساساً با تجرید و تحریم دیگران، بمثابة عکس «شعور ملی» شناخته است).

در سالهای اخیر حیاتش، مؤلف، بخصوص پس از حوادث سال ۱۹۸۹م، کینه ملی را دامنه دارتر نگریسته، ولی نه با آن قوتی که، مانع بحث معقول و منطقی شده بتواند. (صفحه ۹، ۱۹۹۱م). با ذکر چند نمونه از برداشت های علمی دانشمندان خارجی، توجه خوانندگان محترم را به حقیقتی مبذول می داریم، که درین جهان تنها ما زندگی نمی کنیم و برداشت های علمی ما ازین جهان کافی نبوده، باید چشم و گوش و عقل را برای تفاهم با دیگران و آموزش از دیگران از طریق تبادل نظر نیز در نظر بگیریم.

حقایق تاریخی نشان می دهد، که امپراطوری های قدیمی چون روم، یونان، دوران هخامنشی های ایران و سایر امپراتوری های ایرانی، و همچنان مغل، ترک های عثمانی، با تفاوت های معین مختص به مراحل خاص رشد اجتماعی و کلتوری، قریب همه، حاکمیت ها و یا تسلط هایی محسوب می گردند که اشغال قلمرو ها را خاص بخاطر استحصال باج و خراج و به اصطلاح مالیات به معنی مُدرن آن، در پیش می گرفته اند. رشد کلتور و فرهنگ به شیوه اجرائت و عمل دولت های مرکزی بعدی مطرح نبوده است، احتمالاً بعضی تولیدات کلتوری تصادفی نیز بوقوع پیوسته است. نقش مهم مذاهب در عرف و عادات شناخته شده است که پس از اختراع خط و نوشتن و خواندن، رشد و انکشاف سریع ارزیابی شده است. یکی از فرق های ممکن امپراتوری بزرگ قدیم با سیستم های استعماری قرن ۱۹ و دیکتاتوری های آن مرحله را می توان، در آن دید که قریب همه امپراتوری های تیپ قدیم، به گروه های اجتماعی ایتنی ای که به اصطلاح جزیه می پرداخته اند، تا حدی، برای آنها، محیط تنفس آزاد داده بودند. درین جایی ربط نخواهد بود هرگاه به تاریخ هخامنشی ها کوتاه نظر اندازیم:

« زمانیکه کیروس (کوروش) کبیر، امپراتوری جهانی هخامنشی را اساسگذاری می نمود، پارسی ها هنوز خط مختص خود را نداشته اند.» این اقوام کوچی سوارکار متشکل از گروه های متعدد طوایف، قلمروهایی را اشغال کردند. بحیث فاتحان هر جایی را که اشغال می نموده اند، باید برای اداره محلات، سیستم اداری ای را ایجاد می کردند. به عنوان مثال وقتی بابل را در اشغال آنها، در آوردند، سیستم اداری بابلی را که در آن محل زبان «ارامیش» مروج بوده است، تعیین کرده بودند. در همین منبع همچنان می خوانیم که در محلات مرکزی پارس زبان «ایلامی» را بکار می برده اند. منبع به اطمینان می نویسد، که در زمان داریوش نیز ازین زبان در اداره استفاده بعمل می آمده است. بناءً در چنان دوره های طولانی محصول آنچه ما به آن کلتور می

نامیم، در مقایسه با دوران بعد از تجدد خیلی کمتر بوده است. در مقایسه با ماهیت چنان پدیده ها با حال حاضر که بنام کلتور عالی یاد می شود، متفاوت بوده است. با آغاز پروسه صنعتی و پیروزی انقلاب فرانسه، در ساختار حاکمیت ها، در قدم اول در اروپا و شمال امریکا و همچنان در مناسبات اجتماعی در داخل کشور های آنها، تغییرات اساسی بوجود آمد. منجمله حتی بعضی از رژیم های سلطنتی اروپا، توجه بیشتر به شهروندان و اجتماعات آنها، میزول داشتند. موازی به رشد صنعت، به تعلیم و آموزش عامه و ارتقای مهارتهای کاری اتباع، نیز پرداخته اند. بدین ترتیب در امر رشد افراد، که بتدریج خود ارادیت فردی را تقویت بخشیده و در حقیقت متکای اجتماعی برای پیشبرد اهداف و مفکوره های قشر های نخبه جامعه که در تماس با حاکمیت اشرافی نیز بوده اند، افکار ملی را احیا نموده، به رشد و انکشاف تولید افزودند. با رشد و توسعه صنعت از درون باشندگان شهر جنبش های مختلف پا بعرضه وجود گذاشته، پیوند های حرفوی، اهداف اقتصادی و مهارت های هنری و غیره در طی سالیان طولانی، درین جوامع انسانیهای جدیدی را ببار آورد که مناسبات ایتنی و خونی بتدریج تضعیف گردیده، جای آنرا احساس و اعتماد به دولت که در عین زمان دولت ملی نامیده شد، تقویت روز افزون کسب کرد. دولت های با نظم مدرن، توانست بتدریج قوانین خویش را رشد و انکشاف داده، با گذشت مراحل عدیده بحرانی، نظم قانون را بمثابه اساس زندگی جامعه برقرار نمودند. البته در کشور های به اصطلاح عقب مانده، این مسیر به موفقیت و طبق نیازمندی بسر نرسیده است. بدین معنی که در سیستم چنین پایه های مادی، معنوی و تشکل های اجتماعی و هواداران سیاست و اهداف ملی، تعمیق و توسعه نیافته است. در چنین کشور ها مردم از دولت ها نا اراض بوده، برای مردم چنین کشورها، شعار های ملی و هم ملی گرایی که اساس فکری برای این امر تا هنوز از نیروی لازم بر خوردار نمی باشد، طبیعتاً "طبق آرزو، نمی تواند در بین مردم محسوس باشد. در اکثریت این کشور ها تعلیم و تربیت عامه و ساختن انسان مستقل و خود مختار، در مراحل ابتدائی و بعضاً"، در یک وضعیت پراکنده قرار دارد. « ختم مقاله

ادامه دارد...



Yusufi\_akbar\_howyat\_e\_mili\_۱.pdf  
هویت ملی (بخش اول)

